

از سوی دیگر، گروهی نیز از تفسیر مضیق و محدود اصل عدم مداخله حمایت می‌کنند. به اعتقاد این عده، تفسیر موسّع اصل حاکمیت و تفسیر مشابهی از اصل عدم مداخله، دیگر پاسخگوی تقاضاهای روزافزون بین‌المللی شدن مسئولیت کشورها در قبال حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و حمایت از حقوق بشر نیست. اگر چنین مسئولیتهای بین‌المللی رو به رشدی، به‌عنوان یک موضوع حقوقی و قانونی به رسمیت شناخته شود، آنگاه حاکمیت را باید به چشم موضوعی نگریست که از نظر حقوقی بسیار محدودتر از گذشته شده است.

با این حساب، پذیرش تفسیر مضیق و محدود از قلمرو اصل عدم مداخله منجر به این می‌گردد که (اگر نه به شکلی عام) دستکم تحت شرایط و اوضاع احوال معین که به خوبی توصیف و مشخص گردیده باشد، جایی را برای مداخلات بین‌المللی در امور داخلی کشورها در نظر بگیریم. اما توصیف مجاز بودن مداخلات بین‌المللی به این شکل نشان می‌دهد که در حال حاضر هیچ‌گونه اجماع نظری در خصوص معیار اوضاع و احوال مشخص، و اینکه چه نوع اقداماتی در جریان مداخله، قانونی شناخته می‌شود وجود ندارد.^۱

در پژوهش حاضر سعی بر این است که رابطه موجود بین مداخله بشردوستانه و اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها را بررسی کنیم و آن را از جنبه‌های مختلفی چون سازمان ملل متحد، منشور ملل متحد، رویه قضایی و اقدامات شورای امنیت و مجمع عمومی مورد توجه قرار دهیم.

سازمان ملل و اصل عدم مداخله

با تصویب منشور ملل متحد و درج ممنوعیت دخالت در امور داخلی کشورها در ذیل بند ۷ ماده ۲ آن، سازمان ملل به‌عنوان رکنی که وظیفه نظارت و اجرای این سند بین‌المللی عام و جهانشمول را برعهده دارد، مأموریت یافت با ایجاد زمینه لازم برای همکاری میان کشورهای

موضوع دخالت در امور داخلی دیگر کشورها تا پیش از تصویب منشور ملل متحد از جمله موضوعاتی بود که با توجه به آزادی عمل کشورها در توسل به زور و آغاز جنگ با دیگران ممنوعیت و محدودیت عام و مشخصی نداشت. لذا، دخالت یا عدم دخالت در امور داخلی دیگران تابع اراده، خواست، منافع و قدرت کشور مداخله‌گر از یک سو، و منافع و قدرت کشور هدف مداخله از سوی دیگر بود. سوای از این چارچوب، تنها ملاک موجود، قراردادهای پیمانها و معاهدات دوجانبه‌ای بود که در زمینه‌هایی چون عدم تعرض، دوستی و اتحاد میان کشورها منعقد می‌گردید و بعضاً در دوره‌ای کوتاه موجبات عدم دخالت دولتها در امور داخلی یکدیگر را فراهم می‌آورد.

با تصویب منشور ملل متحد برای نخستین بار ممنوعیت دخالت در چنین اموری صریحاً مورد اشاره قرار گرفت. متعاقب این موضوع، مجمع عمومی ملل متحد نیز طی قطعنامه‌ها و اعلامیه‌های متعدد، بر لزوم رعایت این اصل تأکید کرد.

بطور کلی، مبنا و شالوده اصل عدم مداخله را باید در اصول حاکمیت، تساوی کشورها و عناصر به‌وجود آورنده نظم حقوقی بین‌المللی جستجو کرد. اصولاً شناسایی اصل حاکمیت (به معنی استقلال و آزادی کشورها از هرگونه سلطه خارجی در تعیین سیاستهای داخلی و خارجی خویش و تساوی کشورها برطبق قانون) مجاز بودن مداخلات طرفهای ثالث را منتفی می‌کند.

با این حال، قلمرو قاعده ممنوعیت مداخله در امور داخلی کشورها هنوز نیز از جمله موضوعات جنجال‌برانگیز به‌شمار می‌رود. در این خصوص برخی از علمای حقوق بین‌الملل از تفسیر موسّع اصل عدم مداخله که بر تفسیر مشابهی از مفهوم حاکمیت پایه می‌گیرد حمایت و جانبداری می‌کنند و هرگونه مداخله در قلمرو حاکمیت کشورها را به شدت مردود می‌شمارند.

مداخلات بشردوستانه و اصل عدم مداخله

مجید عباسی اشلقی

عضو، امکان نیل به اهداف منشور را فراهم سازد. در این راستا، کشورها، صاحب‌نظران علم حقوق و سازمان ملل مدتها منشور ملل متحد را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند که براساس آن، هرگونه مداخله خارجی در امور داخلی يك کشور ممنوع بود. ولی تحولات سه دهه اخیر بویژه دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نشان داد که این تفسیر بتدریج دگرگون شده است و تفسیر سنتی به عمل آمده از اصل عدم مداخله، دستکم در برخی زمینه‌های خاص، بویژه مسأله حقوق بشر دیگر کارایی گذشته را ندارد.

اصل عدم مداخله و منشور ملل متحد^۳

در جامعه بین‌المللی امروز، علی‌الظاهر، بسیاری از کشورها از سیاست عدم مداخله طرفداری می‌کنند و برای تقویت این موضعگیری خود به منشور سازمان ملل متحد نیز استناد می‌جویند.

از سوی دیگر، از نظر لغوی، ممکن است واژه «مداخله» به گونه‌ای تفسیر شود که تمامی انواع مختلف دخالت در امور مربوط به صلاحیت کشورها ممنوع شود. ولی اگر ملاک قضاوت خود را بر این پایه قرار دهیم، ممنوعیت مداخله، شامل نظارت بر وضعیت حقوق بشر در کشورها از سوی کمیته‌ها و کمیسیونهای ذریبط سازمان ملل و ارائه توصیه از سوی آنها نیز خواهد شد. حال آنکه در عمل، این سازمان بدون مواجهه با اعتراض خاصی غالباً به بررسی و حل و فصل مسالمت‌آمیز موضوعات داخلی کشورها می‌پردازد.

وانگهی، براساس ماده ۲۵ منشور صرف قرار گرفتن يك موضوع در دستور کار مجمع عمومی سازمان ملل به عنوان شکلی از اشکال ممنوع مداخله قلمداد نمی‌شود. از سوی دیگر، براساس مباحث اولیه پیرامون تهیه پیش‌نویس منشور و همچنین مفاد حقوق بشری آن، در موارد نقض جدی حقوق اساسی بشر در يك کشور، سازمان ملل قانوناً مجاز به بحث، تحقیق و ارائه توصیه در مورد آن وضعیت می‌باشد.

در این راستا ارگانهای ذریبط سازمان ملل به همراه کشورهای عضو و غیرعضو سازمان، تابع اصل عدم مداخله‌اند و برطبق اصول و مقررات حقوق بین‌الملل ملزم به پیروی از این اصل می‌باشند. بند ۷ ماده ۲ منشور در این خصوص تصریح می‌نماید که «هیچیک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که ذاتاً جزو صلاحیت داخلی هر کشور است دخالت نمایند و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند.» اما این اصل اساسی که در حالت عادی حاکم بر روابط میان ارکان سازمان ملل و کشورهای عضو آن است يك استثنای مهم را نیز مقرر می‌دارد؛ چرا که در ادامه بند مذکور آمده است «این اصل به اجرای اقدامات قهرآمیز و پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد ساخت.»

اشاره به وجود چنین استثنایی، براین فرض استوار است که شورای امنیت برطبق ماده ۳۹ صلاحیت اتخاذ تصمیم در مورد مداخله را دارا می‌باشد. در واقع، اتخاذ چنین تصمیمی براساس ماده ۳۹ دلالت بر آن دارد که شورای امنیت به این نتیجه رسیده است که موضوعی که تمایل به اقدام در مورد آن دارد موضوعی نیست که در چارچوب صلاحیت داخلی کشور خاطی قرار داشته باشد. برای نمونه، در قضایای اقدامات تجاوزکارانه و تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، کاملاً آشکار است که این وقایع نمی‌تواند از زمره موضوعاتی باشد که الزاماً در چارچوب صلاحیت داخلی کشورها قرار می‌گیرد.^۲

با این حال، در موارد نقض گسترده و جدی حقوق بشر این تردید وجود دارد که آیا چنین مسائلی الزاماً در زمره موضوعات مطروحه در حوزه صلاحیت داخلی کشورها به‌شمار می‌رود یا خیر چرا که حقوق بشر امری است حاکم بر روابط میان دولت‌ها و اتباع آنها و لذا به خوبی می‌توان استدلال کرد که بررسی و رسیدگی به نقض این حقوق تنها در زمره امور داخلی

○ مبنا و شالوده اصل عدم مداخله را باید در اصول حاکمیت، تساوی کشورها و عناصر به وجود آورنده نظم حقوقی بین‌المللی جستجو کرد.

○ کشورها، صاحب‌نظران علم حقوق و سازمان ملل مدت‌ها منشور ملل متحد را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند که براساس آن، هرگونه مداخله خارجی در امور داخلی یک کشور ممنوع بود.

کشورهاست. وانگهی، تجربه نشان داده که موارد نقض جدی حقوق بشر هیچگاه در وهله نخست موجب تهدید مستقیم صلح و امنیت بین‌المللی نگردیده است. اگر این نظریه را بپذیریم، شورای امنیت از دخالت در موارد نقض حقوق اساسی بشر منع می‌گردد. چرا که براساس بند ۷ ماده ۲ منشور، این موارد باید به‌عنوان موضوعاتی شناخته شود که الزاماً در حوزه صلاحیت داخلی کشورها قرار می‌گیرد. براساس این تفسیر، سازمان ملل تنها می‌تواند از فنون و تکنیک‌هایی استفاده کند که کشورهایی را که به شکلی بارز و اساسی حقوق بشر را نقض و از آن تخلف می‌کنند رسوا نماید و آنها را نزد جامعه بین‌المللی خجل و شرمسار سازد. اما این سرافکنندگی و رسوایی اثر محدودی بر دولت‌های خاطی دارد و هیچگونه امیدی در قربانیان سرکوب شده نقض حقوق بشر به‌وجود نمی‌آورد.

بدین ترتیب براساس تفسیر فوق، موارد نقض حقوق بشر در داخل کشور فی‌نفسه تهدیدی برای صلح بین‌المللی نیست و در نتیجه استثنایی که در بند ۷ ماده ۲ منشور به نفع تدابیر اجرایی فصل هفتم (یعنی تدابیری که در برابر اقدامات تجاوزکارانه یا تهدید صلح بین‌المللی اتخاذ می‌گردد) تصریح گردیده است موضوعیت نخواهد داشت. چنین تفسیری از بند مذکور که حق شورای امنیت یا مجمع عمومی برای مداخله در امور داخلی کشورهای عضو در قضایایی چون اقدامات تجاوزکارانه، تهدید یا نقض آشکار صلح بین‌المللی را محدود می‌سازد، در راستای جریان فکری حاکم بر فضای کنفرانس ۱۹۴۵ سانفرانسیسکو می‌باشد.^۴

ولی این تفسیر یگانه تفسیر ممکن نیست و در عمل، ارگانهای ذیصلاح سازمان ملل در برخورد با مسائل حقوق بشر تفسیر دیگری را مدنظر قرار داده‌اند. از همان ابتدای تأسیس، ارگانهای ذیربط سازمان ملل توجه خود را به موارد نقض جدی و گسترده حقوق بشر معطوف داشته و چنین موضوعاتی را مورد رسیدگی قرار

داده‌اند. در تمامی این قضایا استدلال دولتهای خاطی آن بوده است که اقدام شورای امنیت و مجمع عمومی مغایر با اصل عدم مداخله، مندرج در بند ۷ ماده ۲ منشور سازمان ملل است. ولی دو رکن یادشده همواره ابراز داشته‌اند که با توجه به اینکه این کشورها به‌عنوان عضو سازمان ملل ملزم به رعایت مفاد منشور مانند بند ۳ ماده ۱ و ماده ۵۵ در زمینه حمایت از حقوق بشر هستند، بند ۷ ماده ۲ منشور سازمان ملل نمی‌تواند مورد استناد آنها قرار گیرد.^۵

بدین ترتیب نه تفسیر موسع اصل عدم مداخله، به‌گونه‌ای که در کنفرانس سانفرانسیسکو مدنظر بود و نه تفسیر مضیق از حق مداخله و اختیارات و صلاحیت‌های ناشی از آن که به ارگانهای ذیربط سازمان ملل واگذار شده، هیچ یک مانعی در برابر مداخله سازمان ملل، بویژه در موارد نقض جدی حقوق بشر که در منشور ملل متحد یا دیگر کنوانسیونها و معاهدات بین‌المللی مورد حمایت قرار گرفته است نیست.

مصوبات سازمان ملل

و اصل عدم مداخله

سازمان ملل از ابتدای تشکیل، اصل عدم مداخله را تشویق نموده و سعی در رعایت آن داشته است. برای نمونه، اعلامیه سازمان ملل در زمینه عدم مداخله که در قالب قطعنامه شماره ۲۱۳۱ مجمع عمومی در ۱۹۶۵ به تصویب رسید بر حق کشورها در زمینه انتخاب و اداره امور خود بدون هرگونه دخالت خارجی تأکید ورزیده است. این اعلامیه صریحاً مداخلاتی را که حاکمیت و استقلال سیاسی کشورها را تهدید می‌کند ممنوع اعلام نموده و آورده است «هیچ کشوری حق ندارد بطور مستقیم یا غیرمستقیم و به هر دلیلی در امور داخلی و خارجی کشورهای دیگر مداخله نماید.»

شش سال بعد، مجمع عمومی با تصویب

اصل عدم مداخله و اقدامات مجمع

عمومی و شورای امنیت

از جمله موضوعات حقوق بشر که ارگانه‌های اصلی سازمان ملل توجه خاصی به آن نموده و در موارد متعدد قطعنامه‌های گوناگونی را در ارتباط با آن به تصویب رسانیده‌اند، سیاستهای آفریقای جنوبی در زمینه آپارتاید بوده است. در قطعنامه شماره ۲۱۰۵ مورخ ۱۹۶۵ مجمع عمومی، در خصوص اجرای «اعلامیه اعطای استقلال به ملت‌ها و کشورهای مستعمره» آمده است: «رویه آپارتاید همچون تمامی اشکال تبعیض نژادی، صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کند و جنایتی در حق بشریت به‌شمار می‌رود»^۸

شورای امنیت نیز که در ابتدا تمایلی به بررسی این موضوع نداشت، بتدریج با گذشت زمان و در نتیجه اقدامات سرکوبگرانه دولت آفریقای جنوبی که به منظور مقابله با اعتراضات برضد سیاستهای تبعیض نژادی صورت می‌گرفت، از خود واکنش نشان داد و نهایتاً با تقبیح جدی سیاستهای نژادپرستانه آفریقای جنوبی به‌عنوان موضوعی که مغایر با اصول مندرج در منشور ملل متحد و ناقض تعهدات آن کشور به‌عنوان یکی از اعضای سازمان ملل بود، با جامعه بین‌المللی همصدا گردید. همچنین متعاقب سرکوب خشونت‌آمیز سیاهان در سال ۱۹۷۶ و مرگ «استیویکو» رهبر بیداری سیاهان در جریان ناآرامیهای سراسری آن کشور در سپتامبر ۱۹۷۷، شورای امنیت با تصویب قطعنامه شماره ۴۱۸، آفریقای جنوبی را تحریم تسلیحاتی نمود و تمامی کشورها را ملزم به رعایت آن دانست. در قطعنامه‌ای که شورا به این مناسبت تصویب کرد آمده بود: «با عنایت به سیاستها و اقدامات آفریقای جنوبی، دریافت سلاح و تجهیزات مربوطه از سوی آن کشور تهدیدی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌رود»^۹

سه سال بعد، شورا با تصویب قطعنامه دیگری در این زمینه سیاست آپارتاید و تبعیض

«اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در زمینه روابط دوستانه و همکاری میان کشورها بر طبق منشور ملل متحد» در قالب قطعنامه شماره ۲۶۲۵ در سال ۱۹۷۰، تمامی اشکال دخالت در شخصیت حقوقی یک کشور یا عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن را منع نموده و در این میان فهرستی از انواع تدابیر و اقداماتی که با هدف سوء استفاده از چنین مداخلاتی صورت می‌گیرد ارائه کرده است.^۶

در سال ۱۸۹۱ مجمع عمومی با تصویب قطعنامه شماره ۳۶۸۱۰۳ در زمینه اجرای اعلامیه «غیرقابل پذیرش بودن مداخله و دخالت در امور داخلی کشورها» گام دیگری در جهت تقویت اصل عدم مداخله برداشت. در این اعلامیه، مجمع به‌طور جدی اعلام کرد که اصل عدم مداخله و دخالت در امور داخلی و خارجی کشورها دربرگیرنده حقوق و وظایف ذیل می‌باشد:

- خودداری از هرگونه اقدام زورمدارانه و قهرآمیزی که ملل تحت سلطه استعمار یا اشغال بیگانگان را از اعمال حق تعیین سرنوشت، آزادی و استقلال خود محروم سازد؛

- خودداری از سوء استفاده و مخلوش نمودن موضوعات حقوق بشری به‌عنوان ابزار دخالت در امور داخلی کشورها و اعمال فشار بر کشورهای دیگر یا ایجاد جو بی‌نظمی و عدم اعتماد میان کشورها یا گروهی از کشورها؛

- حمایت و پشتیبانی کامل از حق تعیین سرنوشت، آزادی و استقلال ملت‌های تحت سلطه استعمار، اشغال خارجی یا رژیم‌های نژادپرست و همچنین حق این ملت‌ها در زمینه دست یازیدن به مبارزه سیاسی و مسلحانه برای نیل به این اهداف، براساس منشور؛

- رعایت، گسترش و دفاع از تمامی حقوق بشر و آزادیهای اساسی در محدوده قلمرو ملی خود و اقدام در زمینه امحاء موارد جدی و گسترده نقض حقوق بشر ملت‌ها و مردمان و بویژه در جهت از میان برداشتن آپارتاید و تمامی اشکال نژادپرستی و تبعیض نژادی.^۷

○ براساس مباحث اولیه پیرامون تهیه پیش نویس منشور و نیز مفاد حقوق بشری آن، در موارد نقض جدی حقوق اساسی بشر در یک کشور، سازمان ملل قانوناً مجاز به بحث، تحقیق، و ارائه توصیه در مورد آن وضعیت می‌باشد.

نژادی را به گونه‌ای که در آفریقای جنوبی اعمال می‌گردید موضوعی خواند که مغایر با وجدان بشری است و مجدداً اعلام نمود: «آپارتاید جنایتی در حق وجدان بشری است و شدیداً به صلح و امنیت بین‌المللی خدشه وارد می‌کند».

همچنین شورای امنیت در غیرعادی‌ترین و استثنایی‌ترین قطعنامه خود در زمینه آپارتاید اعلام نمود: «قانون اساسی آفریقای جنوبی مغایر با اصول منشور ملل متحد است و نتایج همه‌پرسی برگزار شده در پشتیبانی از این قانون که رأی‌دهندگان آن تنها سفیدپوستان بوده‌اند، هر چه باشد فاقد اعتبار است.»^{۱۱}

از این گذشته، شورا در چندین قطعنامه که در خصوص آفریقای جنوبی صادر نمود، مبارزه با آپارتاید را مشروع و قانونی اعلام داشت و خواستار حاکمیت اکثریت یا برگزاری انتخابات در کشوری واحد بر مبنای یک ساختار حکومتی غیرنژادی گردید.

در دوره بعد از جنگ سرد نیز سازمان ملل دست به مداخله بشردوستانه زده و اقداماتی در قلمرو یوگسلاوی سابق، شمال و جنوب عراق، سومالی و برخی مناطق دیگر به انجام رسانده است. هدف از اقدامات سازمان ملل در عراق، بازداشتن رژیم حاکم بر آن کشور از کشتار و قتل دستجمعی مردم نواحی شمال و جنوب این کشور بود. اعزام نیرو به یوگسلاوی نیز برای جلوگیری از نسل‌کشی مسلمانان و در سومالی نیز برای رساندن کمک‌های انسان‌دوستانه به مردم آن کشور صورت گرفت که جزئیات اقدامات شورای امنیت در سومالی در ذیل بررسی می‌شود.

پس از سقوط «زیادباره» رئیس‌جمهور سومالی در ژانویه ۱۹۹۱ مبارزه بر سر قدرت بین قبایل، سرتاسر سومالی را فرا گرفت. در ماه نوامبر همان سال، شدیدترین درگیری بین دو گروه در «موگادیشو» پایتخت سومالی به وقوع پیوست. گروهی از «علی مهدی محمد» رئیس‌جمهور موقت آن کشور طرفداری می‌کردند و گروهی دیگر از ژنرال «محمد فرح

عیدید» بتدریج این درگیری‌ها به دیگر نقاط سومالی نیز سرایت کرد به نحوی که نقاط مختلف این کشور تحت کنترل گروه‌های مسلح درآمد. این درگیری‌ها موجب تلفات زیاد و خرابی گسترده گردید. نزدیک به ۴/۵ میلیون نفر از مردم سومالی، با خطر سوءتغذیه و بیماری‌های ناشی از آن مواجه شدند. صدها هزار نفر از مردم این کشور در اثر جنگ یا قحطی تلف شدند و ۱/۵ میلیون نفر با خطر مرگ مواجه گردیدند. در حدود یک میلیون نفر از مردم سومالی به کشورهای همجوار پناهنده شدند که از آن میان تنها سیصد هزار نفر به کنیا پناه آوردند.^{۱۱}

بحران سیاسی موجب شد امنیت کشور روزبه‌روز بیشتر از دست رود. راهزنی و غارت و ایجاد خرابی‌های وسیع، اوضاع را بدتر کرد و مانعی عمده بر سر راه تحویل کمک‌های بشردوستانه به وجود آورد. وانگهی، ادامه درگیری‌ها امنیت و ثبات شاخ آفریقا را به مخاطره افکند و در نتیجه، صلح و امنیت منطقه در معرض تهدید واقع شد.

در ۲۴ آوریل ۱۹۹۲ شورای امنیت با تصویب قطعنامه ۷۵۱، تصمیم به اعزام نیروهای حافظ صلح گرفت. در این قطعنامه اعزام پنجاه ناظر آتش‌بس و تعدادی مأمور امنیتی برای حفاظت از ناظران آتش‌بس پیش‌بینی شده بود. متعاقباً با صدور قطعنامه‌های ۷۷۵ و ۷۹۴، شورای امنیت تعداد نیروهای امنیتی سازمان ملل در سومالی را افزایش داد و به ۳۵۰۰ نفر رساند. هدف از اعزام پنجاه ناظر به سومالی، نظارت بر اجرای آتش‌بسی بود که بین «علی مهدی محمد» رئیس‌جمهور موقت و ژنرال «فرح عیدید» به امضار رسیده بود. هم‌ناظران آتش‌بس و هم نیروهای امنیتی سازمان ملل با موافقت گروه‌های اصلی متخاصم به سومالی اعزام شده بودند. اگر چه سومالی به هنگام اعزام این نیروها فاقد حکومت مرکزی بود ولی رضایت گروه‌های عمده متخاصم را می‌توان به منزله رضایت قبلی سومالی تلقی کرد. بنابراین، هدف کلی این عملیات نظارت بر آتش‌بس بود و این نیروها در

○ منشور ملل متحد:
«هیچیک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که ذاتاً جزو صلاحیت داخلی هر کشور است دخالت نمایند و اعضا رانیز ملزم نمی‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند.»

عملیات دیگری مشارکت نداشتند، لذا نمی توان گفت که در امور سومالی مداخله‌ای صورت گرفته بود.^{۱۲}

با به وخامت گراییدن اوضاع در سومالی و فقدان حکومت مرکزی، و با ادامه درگیری بین دوازده گروه رقیب و گسترش دامنه خرابی‌ها در کشور، ادامه کمکهای انسان‌دوستانه به سومالی با مشکلات عمده‌ای مواجه گردید و غارت این کمکها توسط گروههای مسلح اوضاع را پیچیده‌تر کرد. در چنین شرایطی، شورای امنیت براساس توصیه دبیرکل در سوم دسامبر ۱۹۹۲ با اتفاق آرا قطعنامه ۷۹۴ را از تصویب گذراند و مجوز اعزام نیرو به سومالی را صادر کرد و در پی آن ۲۸ هزار نیروی آمریکایی به سومالی سرازیر شدند. ویژگی‌های قطعنامه ۷۹۴ را می توان به شرح زیر برشمرد:

۱- این قطعنامه در شرایطی صادر شد که سومالی تقریباً برای مدت دو سال فاقد حکومت مرکزی بود و درگیری بین گروههای رقیب موجب شده بود تا ارسال کمکهای انسان‌دوستانه با مشکلات عمده‌ای مواجه گردد. در چنین وضعیتی نیروهای حافظ صلح سازمان ملل دیگر توانایی برقراری نظم و امنیت را نداشتند، زیرا وظیفه آنها فقط جلوگیری از برخورد نیروهای درگیر بود. لذا قطعنامه ۷۹۴ وضعیت موجود در سومالی را که در واقع يك مسأله داخلی بود، به منزله وجود تهدید برای صلح و امنیت بین‌المللی شناخت.

۲- اعزام نیرو به سومالی در شرایطی صورت گرفت که طرح دبیرکل برای اعزام نیرو تحت فرماندهی دولت‌های اروپایی با شکست مواجه شد. دولت‌های ایتالیا، انگلیس و فرانسه هر کدام به بهانه‌ای از به‌دست گرفتن رهبری اعزام نیرو خودداری کردند. در مقابل، بنا به درخواست دبیرکل، دولت آمریکا در ۲۹ نوامبر ۱۹۹۲ آمادگی خود را برای اعزام نیرو به سومالی اعلام داشت، به شرط آنکه شورای امنیت مجوز اعزام نیرو را صادر کند.^{۱۳}

۳- نیروهای اعزامی به سومالی در واقع يك

نوآوری بود، زیرا این نیروها، نیروهای حافظ صلح نبودند. نیروهای حافظ صلح قبلاً به سومالی اعزام شده ولی نتوانسته بودند مأموریت محوله را به نحو احسن انجام دهند. از سوی دیگر، این نیروها مانند نیروهای اعزامی سازمان ملل در کره و در خلیج فارس نیز نبودند، چون آن نیروها پس از تجاوز يك دولت، برضد نیروهای تجاوزگر به کار گرفته شده بودند. درحالی که این نیروهای اعزامی به سومالی به منظور برقراری نظم و امنیت در آن کشور اعزام شده بودند.

۴- اگرچه تدابیر اتخاذ شده از سوی شورای امنیت در این خصوص سابقه قبلی نداشت و علیرغم اینکه اقدام شورا به منزله مداخله در امور داخلی يك دولت بدون کسب رضایت قبلی قلمداد می گردید، اما ابعاد بشردوستانه قضیه به حدی بود که همه اعضای شورای امنیت به انجام این عملیات رأی موافق دادند. علت دیگر رضایت کلیه اعضای شورای امنیت، نگرانی از گسترش این بحران به کشورهای همسایه بود که در نتیجه موجب شناسایی وجود تهدید برای صلح و امنیت بین‌المللی توسط این شورا گردید. در هر صورت، سکوت جامعه بین‌المللی در قبال مداخله بشردوستانه شورای امنیت در امور سومالی را نمی توان به منزله پذیرش این رفتار از سوی جامعه بین‌المللی تلقی کرد؛ زیرا دولتهای عضو نظام بین‌المللی در برخورد با قضایای بشردوستانه رفتار یکسانی نداشته‌اند و در برخی موارد سکوت اختیار کرده و در بعضی موارد از خود عکس‌العمل نشان داده‌اند.

اصل عدم مداخله

و رویه قضایی بین‌المللی^۳

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز از بدو تشکیل، به سهم خود گامهای مهمی در زمینه تأیید اصل عدم مداخله به‌عنوان یکی از قواعد حقوق بین‌الملل برداشته که شایسته توجه و بررسی است. دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۴۹، در قضیه «تنگه کورفو» میان آلبانی و

○ نه تفسیر موسع از اصل عدم مداخله و نه تفسیر مضیق از آن مانعی در برابر مداخله سازمان ملل بویژه در موارد نقض جدی حقوق بشر نیست.

○ در دوره پس از جنگ سرد، سازمان ملل دست به مداخله بشردوستانه زده و اقداماتی در قلمرو یوگسلاوی سابق، شمال و جنوب عراق، سومالی و برخی مناطق دیگر انجام داده است.

انگلستان اظهار داشت: «دیوان حق مداخله را تنها به عنوان تجلی سیاست اعمال زور که همچون گذشته زمینه جدی ترین سوءاستفاده‌ها را فراهم می‌آورد می‌داند و نمی‌تواند جایگاهی برای آن در حقوق بین‌الملل بیابد. حال سازمان ملل هر عیب و نقصی که می‌خواهد داشته باشد.» گفتنی است در این قضیه، انگلستان تلاش نموده بود عملیات مین‌روبی خود در آب‌های سرزمینی آلبانی را به عنوان مداخله‌ای با هدف کمک به دیوان از جهت تهیه شواهد و مدارک مورد نیاز در خصوص وجود مین در آن منطقه توجیه نماید. ولی دیوان این استدلال را تأیید نکرد و آن را عملی که کشورهای قدرتمند با توسل به آن به آسانی می‌توانند مانع از اجرای عدالت بین‌المللی گردند شناخت و محکوم کرد.^{۱۴}

در حکم دیگری که دیوان در سال ۱۹۸۶ در خصوص قضیه «فعلاتهای نظامی و شبه نظامی در نیکاراگوئه و برضد رژیم آن کشور» صادر کرد، مداخله در صورت موجود بودن دو شرط، غیرقانونی تعریف شد: «نخست آنکه مداخله بر موضوعاتی که هر کشور در نتیجه اصل حاکمیت مجاز به انجام آنهاست تحمیل شود. دوم، روش مورد استفاده کشور مداخله‌گر زورمدارانه و قهرآمیز باشد. همچنین در مداخله‌ای که به طور قهرآمیز و با استفاده از زور صورت گرفته، باید عنصر زور و اجبار امری بارز و آشکار باشد».^{۱۵}

در قضیه شکایت نیکاراگوئه از آمریکا، دیوان در ارتباط با لزوم رعایت اصل عدم مداخله در روابط میان کشورها و مفهوم اصل عدم مداخله به چند نکته مهم اشاره کرده است:

«اصل عدم مداخله، تمامی کشورها را از مداخله مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی یا خارجی دیگر کشورها منع نموده است؛

- مداخله در امور چون انتخاب نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تنظیم سیاست خارجی، که هر کشوری براساس اصل حاکمیت مجاز به تصمیم‌گیری آزادانه در مورد آنهاست منع شده است؛

- اگر مداخله با توسل به روشهای قهرآمیز و

زور و اجبار صورت گیرد بویژه هنگامی که توسل به زور شکل اقدام نظامی یا پشتیبانی از فعالیت‌های مسلحانه یا براندازی در کشوری دیگر را به خود بگیرد عملی خطا و نادرست است.»^{۱۶} از مجموعه آراء فوق که در رد مداخله کشورها و تأیید اصل عدم مداخله صادر گردیده است چنین مستفاد می‌شود که اگر موضوعی از قلمرو صلاحیت داخلی کشورها خارج شود یا از همان ابتدا، اصالتاً ماهیت بین‌المللی داشته باشد، تا حدی که به سایرین مربوط شود، کشورهای دیگر می‌توانند در آن دخالت نمایند. با وجود این، آرای فوق نه تنها ناقض اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط میان کشورها با یکدیگر نیست، بلکه توسل به زور را بویژه در ارتباط با اموری که از ماهیت داخلی برخوردار باشند محکوم می‌سازد.

نتیجه‌گیری

امروزه حقوق بشر ویژگی داخلی خود را از دست داده و خصیصه بین‌المللی یافته است و دیگر کشورها نمی‌توانند با استناد به داخلی بودن این قضایا از رسیدگی دیگر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی به آنها جلوگیری کنند. با این حال، در خصوص توسل به زور هنوز ابهاماتی وجود دارد. سازمان ملل نیز با همپایه قرار دادن موارد نقض جدی حقوق بشر و تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، رسیدگی به این قضایا را در صلاحیت شورای امنیت دانسته است.

با وجود این، به دلیل اغراض و مطامع سیاسی متعدد کشورهای بزرگ عضو سازمان ملل، بعید به نظر می‌رسد که این سازمان قادر باشد در برابر وقوع چنین وضعیت‌هایی تضمین‌کننده مداخلاتی صرفاً بشردوستانه باشد.

یادداشت‌ها

۱. مسعود رضوانیان رهنقی، نظارت سازمان ملل بر وضعیت حقوق بشر در کشورها و مسئله مداخله در امور داخلی آنها، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و

○ دولتهای عضو نظام بین‌المللی در برخورد با مداخلات بشردوستانه رفتار یکسانی نداشته‌اند به نحوی که در برخی موارد سکوت اختیار کرده و در بعضی موارد از خود عکس‌العمل نشان داده‌اند.

دانشکده روابط بین‌الملل، شهریور ۱۳۷۵، ص ۱۰۸.

۸. رضوانیان رهقی، پیشین، ص ۸۹.

9. Security Council Resolution. No. 418. (1977).

10. Security Council Resolution. No. 554. (1984).

۱۱. کریمی، پیشین، ص ۷۵.

۱۲. سعید میرزایی ینگجه، تحوّل مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳، ص ۱۷۲.

13. Feridon Shams, "Somalia Crisis: A Humanity in Peril", *Journal of Asian And African Affairs*, Vol. IV. No. 2. 1993.

۱۴. رضوانیان رهقی، پیشین، ص ۹۳.

۱۵. کریمی، پیشین، ص ۱۱۲.

۱۶. رضوانیان رهقی، پیشین، صص ۹۴ و ۹۵.

بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.

2. "Humanitarian Intervention", *Indiana Law Journal* p. 892.

۳. مصداق این قضیه هنگامی مشاهده شد که سازمان ملل در خصوص گزارشهای دریافتی در مورد استفاده دولت عراق از سلاحهای شیمیایی برضد شهروندان کرد خود شروع به تحقیق کرد. در این قضیه، دولت عراق با اظهار این مطلب که این موضوع جزو امور مربوط به صلاحیت داخلی آن کشور به‌شمار می‌رود مانع از انجام تحقیقات سازمان ملل گردید.

۴. رضوانیان رهقی، پیشین، ص ۸۶.

۵. رضا موسی‌زاده، حقوق سازمانهای بین‌المللی، دانشکده روابط بین‌الملل، ۱۳۷۹.

6. Thomas Oppermann, *Encyclopedia of Public International Law*, p. 235.

۷. احمد کریمی، حقوق بشر و مداخله بشردوستانه،



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی